

قربانی

لذرورنگار کهنس تا امروز

۲

دکتر حسین لسان

استاد دانشکده هنرهای دراماتیک و دانشگاه تهران

در ایران

آریایی‌ها (ایرانی‌ها) برای خورشید و آتش و اهورامزدا، چیزهای گوناگون، مانند گل و نان و میوه و مواد خوشبو و گاو و گوسفند و شتر و اسب و خر و گوزن قربانی می‌کردند، در زمان‌های قدیم، آریایی‌ها نیز مانند اقوام کهن دیگر، آدمی‌زاد را قربانی می‌کردند، تنها بوی قربانی‌ها مخصوص خدایان بود و گوشت آنها نصیب کاهنان و پرستندگان می‌شد^{۷۳}، هرودوت می‌گوید که پارس‌ها، هر بار که قربانی به خداوندان اهداء می‌کردند گوشت آنرا به خانه می‌بردند، استرابون اضافه می‌کند که به عقیده پارسی‌ها خداوند فقط طالب روان قربانیست و به گوشت آن توجهی ندارد^{۷۴}، بگفته او پارس‌ها نوار به گردن قربانی می‌آویختند و گوشت آنرا بر بستری از گیاه خرزهره قرار می‌دادند^{۷۵}. به قول هرودوت، ایرانیها، کسانی‌را که معبد یا قربانگاه یا مجسمه‌ای برای خدایان بنا می‌کردند، دیوانه می‌دانستند، برای قربانی، بنوشته همین مؤلف به مرتفع‌ترین نقاط کوهستان می‌رفتند و در آنجا قربانی‌ها را به ژئوس (مقصود اهورامزداست) که نام او را بر کائنات و افلاک اطلاق کرده‌اند اهداء می‌کردند برای خورشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد نیز هدایای قربانی می‌کردند، اینها تنها خدایانی بودند که ایرانیها از قدیم برای آنها قربانی می‌کرده‌اند ولی بعدها قربانی برای خدایان دیگر را نیز از آشوریها و اعراب آموختند.

برای مراسم قربانی، اندودن به‌روغن مقدس و نواختن نی و بستن نوار به قربانی (خلاف نظر استرابون) و افشاندن جو مقدس نزد ایرانیان مرسوم نیست، وقتی یکی از مردم پارس بیکی از خدایان قربانی پیشکش می‌کند، حیوان را به محلی پاک می‌برد و سپس تاجی از گل بخصوص گل خرزهره بر کلاه خود قرار میدهد و آنگاه نام آن خدا را بر زبان جاری می‌کند، کسی که قربانی به خداوند اهدا می‌کند نمی‌تواند فقط برای شخص خود دعای خیر کند و باید برای سعادت و خوشبختی پادشاه و تمام مردم پارس دعا کند و خود او نیز در جمع پارس‌ها به حساب می‌آید، همین که قربانی به قطعات کوچک تقسیم و گوشت او پخته می‌شد بستری از علف تازه و بخصوص از شبدر تازه می‌سازد و تمام قطعات گوشت را روی آن قرار می‌دهد، پس از آن، یکی از مغان که در آنجا حاضر است سرود مذهبی می‌خواند و قاعده بر آنست که هیچ قربانی بدون حضور یکی از مغان اهدا نشود، سرودی که خوانده می‌شود افسانه‌نسب خدایانست بعد از خواندن سرود، آنکس که قربانی کرده، اندکی صبر می‌کند و سپس گوشت‌ها را به خانه برده هر طور بخواهد بکار می‌برد^{۷۶}.

گرنفون در کوروش نامه (سیرت کوروش) خود بارها از قربانی‌های کوروش نام برده است، در نخستین روزی که کوروش، شهنشاهی خود را آغاز کرد و به کاخ شاهی قدم گذاشت و در حین ورود به درگاه قصر، برای (هستیا) خدای اجاق خانوادگی و اهورامزدا، پروردگار عالم، و دیگر خدایان که مغها اسم برده بودند قربانی کرد^{۷۶}، در هنگام پادشاهی، کوروش، هر روز سحرگاه، عبادت و قربانی بجای می‌آورد، گرنفون می‌گوید این رسم و آئین او هنوز در دستگاه پادشاه ایران معمول و جاریست، بگفته او، درین گونه امور، پارسیان از شهریاران خود مجدانه پیروی می‌نمودند و می‌پنداشتند که هر چه در کار عبادت کوشا تر باشند، نیک‌بختی ایشان بیشتر خواهد شد^{۷۷}. کوروش همه مال و ثروت خود را صرف خیرات و قربانی می‌کرد^{۷۸} و همچنین پس از پیروزی‌هایش درصد قربانی برمی‌آمد^{۷۹}. در نخستین کوکبه شاهی که برای کوروش ترتیب داده بودند، هنگامی که از قصر خارج می‌شد، پیشاپیش کوکبه او چهارگاو نر بسیار زیبا و تنومند، خاص قربانی پیش می‌رفتند که قرار بود به درگاه پروردگار بزرگ قربانی شوند، دنبال آنها، اسب‌هایی که، نذر آفتاب، قربانی می‌شدند حرکت می‌کردند، آنگاه گردونه‌های به گل آراسته، مخصوص اهورامزدا و مهر، پیش می‌آمدند، وقتی که دسته شاهی به اماکن مقدس رسید، گاوهای نر را به درگاه اهورامزدا و اسبهارا برای آفتاب قربانی کردند و لاشه‌ها را سوزانیدند، سپس چنانکه مغها معین کرده بودند قربانی‌هایی نیز نذر زمین و بعد به نام قهرمانانی که سوریه (آشور؟) را در دست داشتند بعمل آمد^{۸۰}.

گاه در مسابقه‌های اسب‌دوانی، در میدان مسابقه، قربانی می‌کردند، گرنفون پس از شرح یک مسابقه که در حضور کوروش انجام گرفته می‌گوید: همان رسم و ترتیبی که کوروش اساس نهاده بود هنوز ادامه دارد و همه چیز عیناً باقیست مگر یک مورد، که هرگاه شاه قربانی نکند، حیوانی نمی‌آورند^{۸۱}.

ظاهراً ایرانیها نیز مانند یونانیان، هنگام پیمان بستن، قربانی می‌کرده و خدایان بر آن شاهد می‌گرفته‌اند، وقتی کبوجیه، پدر کوروش، او و سران سپاهش را اندرز داده، به کردار نیک فرا می‌خواند، می‌گوید:

پیشنهاد من این است که با هم قربانی کنید و خدایان را شاهد بخواهید و بایکدیگر هم پیمان شوید^{۸۲}.

گرنفون می‌گوید، کوروش، وقتی مرگ خود را نزدیک یافت، بی‌درنگ حیواناتی برای قربانی به درگاه زاوش (زئوس = اهورامزدا، خدای بزرگ) که پروردگار نیاکان او بود و آفتاب و دیگر خدایان انتخاب کرد و در مکانی بلند، چنانکه رسم پارسیانست مراسم قربانی انجام داد و چنین به دعا پرداخت:

«ای پروردگار بزرگ، خداوند نیاکان من، ای آفتاب وای خدایان، این قربانی‌ها را از من بپذیرید و سپاس و نیایش مرا هم درازای عنایاتی که به من فرموده و در همه زندگانیم

۷۲ - ترجمه ویل دورانت، کتاب اول (بخش اول) ص ۵۴۵.

۷۳ - ترجمه هرودوت، ج ۱، ص ۱۷۰.

۷۴ - همان مرجع، ص ۱۷۱.

۷۵ - همان مرجع، ص ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷.

۷۶ - سیرت کوروش (ترجمه وحید مازندرانی، سال ۱۳۵۰)، ص ۳۴۶.

۷۷ - همان مرجع، ص ۳۶۰.

۷۸ - همان مرجع، ص ۳۷۰.

۷۹ - همان مرجع.

۸۰ - همان مرجع، ص ۳۷۶ و ۳۷۹.

۸۱ - همان مرجع، ص ۳۸۱.

۸۲ - همان مرجع، ص ۴۰۲.

بوسیله قربانی و علایم آسمانی و نوای پرندگان و ندای انسان ارشادم کرده‌اید که چه باید بکنم و از چه کارها احتراز نمایم اکنون از درگاه متعال شما استدعا دارم زندگی فرزندانم وزن و دوستان و وطنم را قرین سعادت بدارید و مرگ مرا نیز مانند زندگی توأم با عزت و افتخار»^{۸۴} کوروش بزرگ ، به خدایان اقوام بیگانه نیز قربانی پیشکش می‌کرد ، هر وقت سرزمینی را می‌گشود ، به خدایان آن سرزمین ، احترام می‌گذاشت ، و با کمال تقوی و ورع ، قربانی‌هایی به خدایان تقدیم می‌کرد^{۸۴} .

در لشکرکشی خشایارشا به یونان ، گذار پادشاه ایران به شهر تروا افتاد ، شاه پس از تحقیقات و تماشای آنجا فرمان داد هزار گاو برای تروا و الهه می‌نر قربانی کنند و آنگاه مغ‌ها شراب زیادی برای پهلوانان جنگ تروا نثار کردند^{۸۵} .

همانطور که بیشتر گفته شد نیازها و قربانی‌های ایرانی منحصر به قربانی حیوانی نبوده است ، مثلاً وقتی خشایارشا از بغاز داردانل می‌گذشت ، ساغری زرین پر از شراب ، به دریا ریخت و آفتاب را نیایش کرد و از او خواست حادثه‌ای پیش نیاید که مانع جهانگیری او در اروپا گردد ، پس از آن یک جام و یک صراحی زرین و یک قبضه شمشیر به آب انداخت^{۸۶} .

پلوتارک نوشته است وقتی تمیستوکل سردار فاتح یونانی در اثر ناسازگاری هموطنانش ناگزیر شد به ایران پناهنده شود ، شاهنشاه ایران (خشایارشا یا پسرش) از اینکه فاتح جنگ سلامین را زینهار می‌خورد دید ، خیلی به وجد آمده ، قربانی نثار خدایان کرد^{۸۷} .

اقوام ماساژت ، که آنها را نیز آریائی دانسته‌اند و هرودوت ، جنگهای ملکه آنان را با کوروش ، آورده است ، مراسم جالبی از قربانی داشته‌اند ، سعادت‌مند کسی را می‌دانستند که آنقدر پیر شود تا به سن قربانی شدن برسد و خویشانش او را قربانی کنند و گوشت او را بخورند و کسانی را که به مرض می‌مردند نمی‌خوردند و در خاک دفن می‌کردند^{۸۸} ، این مردم فقط خورشید را می‌پرستیدند و به خاطر آن اسب را قربانی می‌کردند و معتقد بودند که تندروترین موجود از موجودات فناپذیر را به تندروترین خداوند از میان خداوندان تقدیم می‌کنند^{۸۹} .

با ظهور زردشت در ایران ، دگرگونی بزرگی درین رسم آریائی داده شد ، این پیامبر ایرانی با قربان کردن حیوانات به مخالفت برخاست ، در گاتها قربان کنندگان گاو را نفرین کرده می‌گوید : «نفرین تو ای مزدا به کسانی که از تعلیمات خود مردم را از کردار نیک منحرف می‌سازند و به کسانی که گاو را با فریاد شادمانی قربانی می‌کنند»^{۹۰} جای دیگر می‌گوید : «این است آن کسی که کلام مقدس را ننگین ساخته از ستوران و خورشید بزشتی یاد می‌کند زشتی‌ای که با دیدگان نیز می‌توان دید»^{۹۰} مقصود ازین زشتی قربانی گاو و چارپایان دیگری بود که در مراسم مذهبی دیویسنا بجای می‌آورده‌اند . باز زردشت ، جای دیگر ، از قربانی کردن بزشتی یاد کرده و گفته است : «دیرزمانیست که گرهما و نیز کاویها تمام فکر و قوه خود را برای ستم گماشته‌اند چه می‌پندارند که از این راه دروغ پرستان را یاری کنند و میگویند که گاو برای قربانی است تا دور دارند مرگ (هوم) بیاری ما شتابد»^{۹۰} . گرهما و کاوی پیشوایان فرقه دیویسنان و از مخالفان زردشت بوده‌اند .

تاگور ، فیلسوف و شاعر بزرگ بنگالی‌ها ، برنده جایزه نوبل ، تحت تأثیر این اقدام زردشت که قربانی حیوان را منع کرده گفته است : «در ایران باستان ، هنگام نیایش ، قربانی کردن چارپایان منع شده است و این امر نه تنها جزأت بلکه قدرت معنوی زردشت را در بیان حقیقت خداوند نشان می‌دهد ، پلوتارک نوشته است ، زردشت ، ایرانیان را در عبادت اهورامزدا فقط به فدیة معنوی که نیایش و سپاسگزاری باشد واداشت ، میان عبادتی که با قربانی و فدیة خونین صورت می‌گیرد و عبادتی که با پرستش و دعا انجام می‌شود فرق بسیار است جای شگفتی است که زردشت در میان مردان عهدکهن اول کسی است که با یک شور مذهبی این سد را شکسته از مجاز به حقیقت رسید ، حقیقتی که ضمیر او را پر کرده بود نه از کتاب و رهنمائی به عاریت

گرفته بود و نه از تعلیم سنتی به او رسیده بلکه مانند پرتوی ایزدی والهامی عینی سراسر وجود او را فرا گرفته بود^{۹۱} .

زردشت، نوشیدن (هوم)، این مُسکر مستی‌آور را نیز مردود و زشت شمرده است، زیرا، همانطور که یونانیان، هنگام قربانی، شراب می‌نوشیدند و در قربانگاهها، این بادهٔ ارغوانی رنگ را بر قربانی‌های خود می‌افشاندند، ایرانیها نیز هنگام قربانی، جشن برپا ساخته، خود را با بادهٔ هوم مست می‌کردند و در حالیکه از خود بیخود شده بودند، به قربانی کردن گاوان می‌پرداختند^{۹۲} بهمین جهت است که زردشت از قول مخالفان خود می‌گوید «... که گاو برای قربانی است تا دوردارندهٔ مرگ (هوم) بیاری ما شتابد» و ظاهراً بسبب همین ارتباط بین هوم و قربانی بوده که زردشت آنرا «مشروب مُسکر کثیف»^{۹۳} نامیده است.

در برابر این دسته از مخالفان، زردشت از نگاهبانان مرتع و چراگاه (واستری‌ها) و نیز از محافظان رمه و گله (فشیونیت‌ها) به نیکی یاد کرده و آنها را ستوده است، این گروه از مردم بنا به شغلی که داشته‌اند طبعاً بیش از همه طبقات به بدی و زیانباری قربانی کردن واقف بودند خصوصاً که اینگونه مراسم مذهبی با جشن خشن و نیمه وحشی همراه بود و بالاخره همین (واستری فشیونیت)‌ها بودند که به رغم زردشت بندگان مطلوب و واقعی خداوند بشمار می‌آمدند، بعداً کلمه (فشیونیت) بطور عام صفت بارزی برای هر زردشتی، که در حال نبرد با پلیدیست، گردید. زردشت، زندگی و حیات رمه و گله را تا مقام تقدس بالا برده است. با وجود مخالفت‌های زردشت با قربانی کردن گاو، پاره‌ای برآند که زردشت، بعداً، به این دستور خود صورت معتدل‌تری داده است زیرا در قسمت متأخر اوستا و نیز در تاریخ‌های دوران بعد از زردشت، بارها، از قربانی حیوانات، در مراسم زردشتی، سخن رفته است، از جمله این موارد می‌توان به یسنا، در قسمت متأخر اوستا به کتیبهٔ شاپور اول ساسانی که بر قربانی کردن گوسفند اشاره نموده و نیز به سنت جاری میان زردشتیان، در دوران کنونی، که قربانی را امری رایج می‌دانند^{۹۴}، استناد جست. بررسی این موارد متعدد، جای تردید باقی نمی‌گذارد که پس از زردشت، سنتی که وی در عهد خود آنگونه با آن به مخالفت برخاسته بود به نحو ملایم‌تری از سر گرفته شد، این حقیقت مسلم که که قربانی حیوانات، بعد از زمان زردشت تا به امروز ادامه دارد، روشنگر این نکته است که زردشت، بهر حال، نکاتی از آن سنت قدیمی را باز شناخته و پذیرفته است^{۹۵}، ولی در اوستا، هر جا که خود زردشت، فرشتگان را نثاری می‌فرستد، به صورت قربانی و ذبح نمی‌باشد^{۹۶}. در شاهنامهٔ فردوسی هم بهیچوجه سخن از قربانی به میان نیامده است، عبادت و نذر و نیاز شاهان و بزرگان، درین دفتر کهن، منحصرأ به این است که سروتن شسته جامهٔ سفید پوشند و به درگاه حق روی بر خاک نهند، یا اینکه به آتشکده رفته پیش آذر، با چشم اشکبار بیای ایستند. و سپس

رساله جامع علوم انسانی

- ۸۳ - همان مرجع، ص ۴۱۰ و ۴۱۱.
- ۸۴ - ویل دورانت، کتاب اول (بخش اول)، ص ۵۱۹.
- ۸۵ - ایران باستان ج ۱ ص ۷۲۳.
- ۸۶ - همان مرجع، ص ۷۲۷.
- ۸۷ - حیات مردان نامی، ص ۳۴۳.
- ۸۸ - ترجمه هرودوت، ج ۱، ص ۱۷۱.
- ۸۹ - همان مرجع، ص ۲۸۸.
- ۹۰ - گاتها، ترجمه پورداود، ص ۳۹، ۴۱، ۷۹.
- ۹۱ - همان مرجع، ص ۷۹ و ۸۰.
- ۹۲ - دیانت زردشتی، ترجمه فریدون وهمن (چاپ ۱۳۴۸)، ص ۱۱۰.
- ۹۳ - یسنا ۴۸ بند ۱۰ (ترجمه پورداود).
- ۹۴ - دیانت زردشتی ص ۱۱۰ و ۱۱۱.
- ۹۵ - همان مرجع ص ۱۱۲.

درم و دینار برزند و اوستا و موبدان و خادمان آتشکده برافشانند و یا به ارزانیان (مستحقان و درویشان) چیزی بخشند^{۹۷}، و انصاف را، که صفا و روحانیت این نیایش‌ها، که در شاهنامه بسیار به آن برمی‌خوریم، مانند همه چیز این کتاب، خود پر از شگفتی و مردمی است.

هخامنشیان، قربانی داشته و مراسم آن را به جای می‌آورده‌اند اما هنوز در زردشتی بودن آنان جای سخن است، حیوانی که در زمان ساسانیان، بتعداد زیادی، قربان می‌شد، گوسفند بود^{۹۸} و ظاهراً تأثیر سخن زردشت تا بدان حد بوده است که ایرانیان زردشتی، از قربانی کردن گاو صرف‌نظر و بجای آن، گوسفند را، برای قربانی، انتخاب کرده بودند. در اوستا، (آبان‌یشت، کرده^{۹۶} و ۶ و ۷ و)، از مردان آریائی و اوستانی، مانند هوشنگ و جمشید و ضحاک و فریدون و نریمان و افراسیاب و کی‌کاووس و دیگران، که در راه ناهید، هریک، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند قربانی کرده‌اند، سخن رفته است، هم‌چنین درینا (هوم‌پشت) از قربانی‌هایی که به فرشته هوم (موکل برگیا هوم) تثار می‌گردیده یاد شده است، در جشنی که از برای خشنودی هوم برپا می‌کردند، اعضاء خاصی از حیوان قربانی را که عبارت بود از زبان و چانه (آرواره) و چشم چپ، به این فرشته تقدیم می‌کردند و نیز هر قسمت از اجزاء دیگر را به امشاسپندان و فرشتگان دیگر و فروهرهای پاکان هدیه می‌کردند مثلاً گردن را به اردی‌بهشت، شانه راست را به فرشته آب و ران راست را به فروهر گشتاسب تقدیم می‌داشتند^{۹۹}. در دستور داراب هرمزد، از کتب دینی زردشتیان، چنین آمده است که برای تیز کردن آتش بهرام، گوسفند سالم بیش از یکسال را قربانی کنند و برای آرامش روح مرده، در چهار روز اول پس از مرگش، چربی گوسفند در آتش بهرام ریزند^{۱۰۰}.

در ایران مسلمان نیز قربانی کردن همچون يك وظیفه دینی پابرجا ماند، زیرا شارع مقدس اسلام، آنرا جزء عبادات پذیرفته و مقرر داشته بود، صرف‌نظر از مناسک حج که زائران خانه خدا، از هر ملت که باشند، بطور واجب، در مکه و صحرای منی، قربانی‌ای با شرایط خاص، آنچنانکه در کتب فقها آمده، در راه خدا انجام می‌دهند، هنگام نذر و نیاز و بیشتر در روز عید قربان (اضحی) و سایر مراسم مذهبی، بعنوان يك عبادت مستحب، مردم مسلمان، به ادای آن می‌پردازند و قربانی کردن در میان همه مردم، از شاه تا گدا، همیشه امری شایع و رائج بوده است، همانطور که امروز هم مانند گذشته مورد اعتقاد تمام طبقات است و گاه و بیگاه آنرا بجای می‌آورند، فراموش نکنیم که منظور شارع در امر قربانی، بیشتر معطوف برین امر بوده است که بی‌چیزان و مستحقان بدینوسیله اطعام شوند و ازین راه همبستگی بیشتری میان طبقات مردم پیدا شود.

از جمله قربانی‌های خاص، عقیده است که در هفته نخستین تولد کودک، برای سلامتی او، گوسفندی را قربانی می‌کنند، سر طفل را می‌تراشند و ضیافت می‌دهند، این قربانی را برخی مستحب و پاره‌ای واجب دانسته‌اند و بعضی نیز گفته‌اند برای نوزاد پسر دو گوسفند و برای نوزاد دختر يك گوسفند باید قربانی کرد^{۱۰۱}. از پیغمبر (ص) حدیثی آورده‌اند که فرموده است: «پسری را که هفت روز باشد او را عقیده کنید و نام و کنیت نیکو نهد»^{۱۰۲}.

از عید قربان و مراسم آن مانند عید نوروز و عید روزه (فطر) در اشعار شعرای ما بسیار یاد شده است و پیداست که در برگزاری مراسم این روز که همراه با جشن و سرور بوده مانند اعیاد دینی و ملی دیگر، شاعران فرصتی می‌یافته‌اند که درین بزم‌های طرب، ممدوح خود را بستانند و هم‌چنین معلوم می‌شود، که در قربانی‌های بزرگ و شاهانه، رسم برین بوده است که شتر را ذبح کنند، انوری در یکی از همین قصاید خود در دعای ممدوحش می‌گوید:

عید فرخنده و در عید برسم قربان
سر بریده عدویت همچو شتر زار و تر^{۱۰۳}

اما این مراسم که، ضمن آن، شتر قربانی را، چندروز پیش از عید، بازننگ‌ها و جلاجل و پوشش‌های رنگین منگوله‌دار، در هر کوی و برزن، با دهل و نقاره می‌گردانند و در حالیکه، همراه آن، یک نفر اشعار مذهبی می‌خواند، به درخانه‌ها رفته از صاحب خانه‌ها پول یا خواروبار می‌گرفتند و بعد، در صبح روز عید، با آئین خاصی آنرا قربانی می‌کردند از کجا پیدا شده بود؟ تا آنجا که می‌دانیم این مراسم و تشریفات، با طول و تفصیل هرچه بیشتر، در زمان شاهان صفوی، برقرار می‌شده است و هنگام اجرای آن حتی شاه و بزرگان و رجال مملکت شرکت می‌کرده‌اند. ظاهراً سابقه این تشریفات را باید در دوره مغول جستجو کنیم، در تاریخ مبارک‌غازانی از مزاحمت‌ها و آزارهایی که «خربندگان و شتربانان و بیگان» برای مردم فراهم می‌آوردند مطالبی آمده که ریشه و سرچشمه این مراسم را بخوبی نشان می‌دهد، بگفته نویسنده این کتاب، خربندگان و ساربانان «در روزهای عید و نوروزها و امثال آن چهارپایان می‌آراستند و جوق جوق بر در خانه‌های بزرگان می‌رفتند اگر خداوند خانه روی نمود آنچه می‌خواستند به الحاح می‌ستندند و صد هزار هرزه و هذیان می‌گفتند و دشنام می‌دادند تا زیادت بستانند و هر سال پنج شش روز پیش از آن روزهای معهود و پنج شش روز پس از آن هیچ آفریده در میان راهها نیارستی گذشت که او را دریچیدندی و هرچه لایق چنان قوم باشد باوی کردند و اکابر و ارباب جاه را از آن ذوق بود که خربندگان و ساربانان ایشان استران و اشتران را بیاریند و جامه‌ای چند بر آن اندازند تا از مردم چیزی نتوانند ستند» بالاخره کار این مردم آزاری‌ها بجائی رسید که غازان خان، پادشاه مغول، حکم کرد که هر خربنده و شتربان و پیک که از کسی چیزی خواهد او را به یاسا رسانند و در عیدها و نوروزها، به وقت که آواز جرس و درای اشتران و استران بشنید، کریکتانان (کرکیانان = کجک‌بانان؟) را می‌فرمود، که به زخم چماق، سرودست و پای ایشان می‌شکستند و فرمود تا ندازند که هیچ آفریده چیزی به خربندگان و شتربانان و بیگان ندهد و هر کجا که استران و اشتران گردانند ایشان را بزنند^{۱۰۴}.

احتمالاً همین مردم (خربنده و شتربان) که مردم را زحمت می‌دادند و چیزی می‌گرفتند و از برکت این عیدها به نوائی می‌رسیدند، با وجود فرمان سخت خان مغول، خود یا اخلافتان، ناگزیر شدند، به کار خود رنگی دیگر داده و آنرا به صورتی معقول‌تر و آدم‌پسندتر جلوه دهند، یعنی با استفاده از عید قربان و معتقدات مردم مسلمان در بهره‌گیری از ثواب این روز، رفته رفته، زورگوئی و شرارت و مفت‌خواری را در زیر نقاب گدائی ملایم سازند، و آنوقت به دستاویز فراهم کردن بهای قربانی، همان شتر را، با همان آرایشها، به درخانه‌ها بگردانند و مبلغی بنام قربانی و شرکت در ثواب آن، از مردم بگیرند، مخصوصاً که این شتر قربانی، با آن جلاجل و منگوله‌های رنگین و آرایش‌های دیگر و آواز دهل و طبل و گروهی از خرد و بزرگ مردم بیکاره که آنرا همراهی میکردند، خود بصورت یک نمایش بسیار عظیمی درمی‌آمد که هر کس را به همراهی یا لااقل تماشای آن تشویق می‌کرد. علاوه بر این، این حدس هم پذیرفتنی است، که مردم شیعی مذهب، در آنوقت که نفوذ و اقتداری یافته و ایرانیان گرایشی، بیش از گذشته،

۹۶ - یشتها (آبان یشت) ص ۲۴۳.

۹۷ - شاهنامه بروخیم ج ۵، ص ۱۳۸۵.

۹۸ - دیانت زردشتی، ص ۱۱۲.

۹۹ - یسنا (ترجمه پوردادود)، ج ۱ ص ۱۷۹.

۱۰۰ - ج ۱، ص ۷۴ و ۲۶۲ و ج ۲ ص ۷۰ و ۴۵۷.

۱۰۱ - لغت‌نامه دهخدا، ذیل کلمه عقیده.

۱۰۲ - کیمیای سعادت (چاپ ۱۳۴۵) باب معاملات ص ۳۳۹.

۱۰۳ - دیوان انوری، ج ۱ ص ۱۹۰.

۱۰۴ - تاریخ مبارک‌غازانی، ص ۳۶۱.

به تشیع پیدا کرده بودند ، همین مراسم را وسیله‌ای ساخته بودند که همراه این جمعیت - تحت لوای يك سنت مذهبی ، با خواندن اشعار دینی ، مناقب اهل بیت را بخوانند و ضمن اظهار وجود ، خودی نشان داده و جمعیت زیادشان را به رخ مردم سنی مذهب که ، در شهرها بسیار بودند و باشعبان اختلاط داشتند ، بکشند ، بزرگداشت و ترویجی که بعداً شاهان صفوی ازین مراسم می کردند ، خود تأییدی برین حدس تواند بود .

خاطره این خوانندگان اشعار مذهبی ، که شترقربانی را همراهی می کردند ، از چهل پنجاه سال پیش ، زمانی که هنوز این مراسم برقرار بود ، بیادها مانده است ، در دوره صفویه هم پیتر و دولواله ، از این خوانندگان یاد کرده است ، این مرد مسیحی که در زمان شاه عباس کبیر (حدود ۳۶۰ سال پیش) به سفارت ، از ایتالیا به ایران آمده با علاقه و هوس بسیار در یکی ازین مراسم قربانی ، در اصفهان ، حضور یافته و به تفصیل آنرا شرح می دهد ، آنچه را این جهانگرد و مأمور سیاسی نقل می کند همان مراسمی است که ، ساده تر یا مفصل تر ، در اغلب نقاط ایران ، تا این اواخر صورت می گرفت و شاید هنوز هم ، بطور خیلی ساده تر ، در پارهای از جاهای دور و نزدیک صورت بگیرد . بنا بگفته او :

مسلمانان در این روز جشن می گیرند و قربانی می کنند ، در هر خانه ای يك یا چند گوسفند قربانی کشته قسمتی از گوشت آنرا می خورند و قسمت دیگر را به مستمندان می دهند ، در ایران رسمی جاریست که حتی در ترکیه و عربستان نیز وجود ندارد و آن رسم این است که در تمام شهرهای بزرگ ، و اگر شاه در اردوگاه باشد حتی در آنجا هم با تشریفات و مراسم خاصی به قربانی کردن شتر می پردازند .

سه روز قبل از عید ، يك شتر ماده را ، در حالی که به گل بنفشه و گل‌های دیگر وحشی و برگ و شاخه‌های کاج آراسته‌اند ، با نقاره و طبل و شیپور در شهر می گردانند و همراهش ، یک نفر گاهگاه اشعار دینی می خواند هر جا این شتر می گذرد مردم برای تبریک و تهنیت پشم او را می کنند ، این مراسم سه روز قبل از عید برقرار است ، روز عید ، صبح خیلی زود و قبل از بر آمدن آفتاب ، تمام سران و بزرگان ، حتی خود شاه ، با عده زیادی از مردم ، از هر طبقه و دسته ، جمعی سواره و جمعی پیاده ، با سلام و صلوات در محل قربانی جمع می شوند ، در آنجا حلقه بزرگی از تماشاچیان تشکیل می شود که افراد سرشناس ، سوار بر اسب ، در صف اول آن جای دارند ، درین روز ، مردم بهترین لباس‌های خود را می پوشند ، جماعت با بی صبری در انتظار رسیدن شتر هستند ، در راه نیز مردم زیادی انتظار دیدنش را می کشند ، چون در مشرق زمین ، پنجره رو به خیابان وجود ندارد ، مردم از بالای در خانه‌ها و دکان‌ها و دیوار باغ‌ها منظره گذشتن شتر را تماشا می کنند ، در جلو شتر ، یک نفر نیزه دار حرکت می کند که بعد ، همین نیزه را در کشتن حیوان بکار می برند ، حیوان قربانی را به محوطه‌ای که به همین منظور در وسط جمعیت خالی مانده است هدایت می کنند و از محله‌های شهر ، عده‌ای با اسب و عده‌ای پیاده ، چماق بدست ، در آنجا آماده‌اند که پس از انجام قربانی ، بزور قطعه بزرگی از لاشه حیوان را طبق آداب و رسوم خاصی به محله خود ببرند ، کشنده شتر باید شخص مهم و صاحب عنوانی باشد و این کار را حیدرسلطان یعنی نگهبان حرمرای شاه ، که با لباس فاخر بر اسب آراسته‌ای سوار شده بود ، انجام داد و نیزه را چنان به گلوی حیوان زد که تا قلبش فرو رفت ، بی درنگ حاضران به سمت لاشه هجوم بردند و هر کس بهر وسیله‌ای که در دست داشت مشغول بریدن تکه‌ای از گوشت قربانی شد ، بین نمایندگان محله‌های شهر ، برای ربودن گوشت بیشتر مسابقه‌ای شروع شده بود ، هر يك رئیسی داشتند ، که گوشت‌ها را نزد او می بردند تا همه قطعات يك جا جمع شود ، وضع آنچنان آشفته بود که حدی نداشت ، تکه‌های بزرگ گوشت را یا به روی زمین می کشیدند و یا به روی اسب می گذاشتند ، سر شتر را به خانه شاه فرستادند .

مردم ، قسمتی ازین گوشت را همان روز برای تبریک می خورند و قسمتی دیگر را نمک

می‌زنند و در تمام مدت سال برای دفع بیماری یا شفای مریض از آن استفاده می‌کنند، گوشت حیوان بین شهر و محله‌های اطراف تقسیم می‌شود و قسمتی از آن هم نصیب دهات اصفهان می‌گردد، شاه چون امسال در اصفهان نبود، عده‌ای از رجال درین مراسم شرکت نکرده بودند، فقط وزیر اصفهان، که مقدم بر وزیرای دیگر است و هم‌چنین حیدرسلطان و ملک‌التجار در آن حضور داشتند^{۱۰۵}.

شصت هفتادسال، پس از پیتر و دولواله، سیاح دیگری از آلمان بنام انگلبرت کمپفر، هنگام پادشاهی شاه سلیمان صفوی به ایران آمده و مراسم عید قربان سال ۱۰۹۵ هجری را در باغ هزارجریب اصفهان دیده است، این مرد، تصویری ازین مراسم قربانی که شاه سلیمان و صدراعظم وقت، شیخ‌علیخان زنگنه، در اجرای آن شرکت دارند نقاشی کرده و به یادگار گذاشته است، شرح این مراسم، با حضور شاه، حاوی نکات و جزئیات جالب‌تربست که از هر جهت تازگی دارد، بقول این سیاح، روز عید، همه مردم اصفهان، در نزدیکی باغ هزارجریب، جایی که قرار بود مراسم در آنجا اجرا شود جمع شده بودند، شتر قربانی که پرواروسالم و از بهترین نژاد نوع خود، و با یک قالیچه ارغوانی آنرا پوشانده و به بهترین نحو آرایش کرده بودند، به روی زمین، با پاهای بسته، آرمیده بود، این شتر را ده روز پیش از عید، با صدای طبل و نقاره، در تمام کوچه‌های شهر گردانده بودند، جمعیت بسیاری از تماشاکنندگان بر ساختمان مقبره‌ها یا نرده‌های باغ‌ها بالا رفته بودند تا نمایش قربانی را خوب تماشا کنند، برای برگزاری قربانی، همه در انتظار شاه بودند، همین که شاه آمد از اسب پیاده شد، داروغه اصفهان، نیزه‌ای به وی داد، شاه سه بار بر سر نیزه بوسه داد و آنرا به داروغه برگرداند، داروغه نیزه را چنان بر گلوی حیوان زد که بر زمین در غلطید، آنوقت سرشناسان شهر هجوم آوردند تا با دست خود در کار قربانی شرکت جویند، بدون آنکه پوست حیوان را بکنند آنرا به دوازده قسمت کرده هر یک را به یکی از دروازه محله شهر هدیه کردند، سر و احشاء حیوان را در حصیری پیچیدند و به احترام آشپزخانه شاهی، کناری گذاشتند تا در صورت تمایل مورد استفاده قرار گیرد، پس از این مراسم شاه به شهر بازگشت مردم بدور بیرق‌های خود جمع شده سهم قربانی خود را که سواری آنرا جلوی خود بروی اسب گذارده بود بطرف محله‌های خود بردند و با زدن بوق و طبل، درست حکم قشون فاتحی را پیدا کرده بودند ولی این جمعیت انبوه در کمال نظم حرکت می‌کردند، از میدان شاه بیعد، مردم، دسته دسته، بطرف محله‌های خود براه افتادند تا گوشت قربانی را بین مردم قسمت کنند، هنوز مردم از محل قربانی دور نشده بودند که عده‌ای به بقایای قربانی حمله ور شده آنرا از دست یکدیگر می‌ربودند، حتی آثار خون را نیز با پارچه‌های ابریشمی از روی زمین ستردند، آنان که دست خالی رفتند، پیشانی خود را با خون قربانی رنگین می‌کردند تا معلوم شود آنها هم درین قربانی شرکت داشته‌اند؛ به هر رئیس خانوار اصفهانی به اندازه یک گرو ازین گوشت قربانی می‌رسد که آنرا با گوشت گوسفند مخلوط کرده می‌پزند و با برنج می‌خورند، هر کس در خانه خود سور و سروری نداشته باشد به میدان‌ها و قهوه‌خانه‌ها می‌رود و به تماشای تردستان و شعبده‌بازان می‌نشیند، بنا بگفته قصابی درین روز در اصفهان، تنها بیش از صد هزار گوسفند قربانی شده بود^{۱۰۶}.

تاورنیه، سیاح معروف دیگر این عهد که مدت چهل سال، شش مرتبه، در زمان شاه صفی، شاه عباس دوم، شاه سلیمان به ایران آمده از همین مراسم به تفصیل یاد کرده است از جمله می‌گوید تا چند سال پیش شاه خودش درین تشریفات شترکشان شرکت می‌کرد ولی حالا داروغه اصفهان از طرف او نیابت می‌کند (ترجمه سفرنامه تاورنیه ص ۶۴۰).

۱۰۵ - ترجمه سفرنامه پیتر و دولواله، ص ۱۰۸.

۱۰۶ - ترجمه سفرنامه انگلبرت کمپفر، ص ۲۳۴.

این مراسم که سیاحت خارجی، بطور کامل، آنرا شرح داده‌اند در تمام دوره صفویه و دوره‌های بعد، کم و بیش، برگزار می‌شده است، مردم جشن و سرور خود را درین عهد، با انجام دادن این مراسم، که بیشتر، حکم یک تفریح و سرگرمی داشته است کامل می‌کرده‌اند. و ضمناً عده‌ای هم، بنا به معمول، آنرا وسیله ارتزاق و سوء استفاده و باج گرفتن ساخته بودند، درین خصوص، مؤلف روضه‌الصفاء، سرگذشت جالبی از قول آقامحمدخان، بنیان‌گذار سلسله قاجار نقل می‌کند (روضه‌الصفاء ج ۹ ص ۳۰۰)، بنوشته او: (وقتی در ایام سلطنت اشترقربانی را چنانکه رسم سلاطین است تجهیز کرده با طبل و نای در شهر می‌گردانیدند، آنحضرت (آقامحمدخان) لختی تأمل فرمود و اظهار کرد که این کار نیز از جمله تحمیلات متداوله است و مایه پریشانی خاطر بعضی از انجباب خواهد گردیدن، چه مرا به خاطر است که در ایام توقف شیراز که برسم رهانت و گرفتاری در نزد وکیل معزز بوده و خرج من بر دخل چیره و ازضیق معاش روز روشن بر چشمم تیره، در ایام عید اضحی، چنانکه رسم است اشترقربانی بدرب سرایم آوردند و اظهار طمع کردند همانا وکیل خرج مرا نقدی حاضر نبود و در امضای رضای آن گروه مسامحه می‌نمود تا کار بجائی رسید که بدرب خانه متوقف شدند و سر نای زیاده از اندازه زدند مرا شرم آمد و نگین جواهری که برخنجر داشتم بیازاریان فرستاده بفر و ختم و بهای آن بیاوردند مبلغی نقد و خلعتی از ملبوسات خاصه خود بدان گروه دادم تا از آن‌جا بگذشتند، چه بسا مردم بانام امیرزاده که در چنین وقتی زری آماده ندارند و این اوپاش بر در سرای آنان اصرار و لجاج کنند و نروند و مایه خجالت وی گردند کاش این رسم بر افتادی تا بزرگ‌زادگان نام‌آور را خجالتی روی ندادی). اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود ازین مراسم در زمان ناصرالدین شاه یاد کرده است، خود شاه معمولاً هر ساله گوسفندی قربانی می‌کرده ولی در پای تخت شتری نیز قربانی می‌شده که آنرا طبق رسوم بنام شاه یا برای او قربانی می‌کرده‌اند، دوسه روز پیش از عید، شتر قربانی را، با زیورآلات و آرایش‌هایی که داشت، به دربار، حضور شاه برده و بعد برای نماشای اهل حرم و بانوان، به اندرون می‌بردند، همراه شتر، مقلدها و مطرب‌ها، بارقص و آواز و تقلید و مسخره‌بازی، هنگامه را گرم می‌کردند، اعتمادالسلطنه از دلالتک بازی اسماعیل بزاز در حضور شاه که بهمین مناسبت صورت گرفته، یاد کرده می‌گوید (سیار این مقلدبها قبیح است) جای دیگر هم با طنز می‌گوید (از رسومات قبحر است که قربانی شرعی را با اسباب طرب می‌گردانند)، درین روزگار، ذبح‌های قربانی شاهانه به دست شاه صورت نمی‌گرفته و غالباً یکی از رجال عهددار آن بوده است. در سال ۱۳۰۹ هجری که شاه به غرب ایران سفر و در حدود نهاوند منزل کرده‌است، در روز عید قربان، بگفته اعتمادالسلطنه: «تشریفاتی فراهم آوردند، شتر قربانی کردند، اول بنا بود شاپور میرزا نحر قربانی کند بعد مجدالدوله این شرافت را برای پسرش استدعا نمود، نقاره‌چی‌های بروجردی را آورده بودند». روز عید، شاه در سلطنت‌آباد به سلام می‌نشسته است، شتری را که در پای تخت می‌کشتند، شاطر باشی پوست گردن آنرا سرنیزه کرده، هنگام عصر، به حضور شاه می‌آورد» ۱۰۷.

بعد از ناصرالدین شاه، در اوایل سلطنت محمدعلی شاه (هفتاد و دو سال پیش)، هانری رنه از جهانگردان پرتوان فرانسوی به ایران آمده و مراسم قربانی را که در تهران آنوقت دیده در سیاحت‌نامه خود نقل کرده است، نوشته این سیاح که سیصد سال پس از ریترو دل‌اواله به ایران آمده، و این مراسم را دیده شنیدنی است. و ضمناً تغییراتی را که در کیفیت این تشریفات، طی این مدت، پدید آمده، بخوبی نشان می‌دهد، بنا بنوشته او:

در روز عید قربان، هر مسلمانی باید حیوانی را قربانی کند، توانگران گاو و گوسفند قربانی می‌کنند و فقرا اگر بتوانند به کشتن مرغی اکتفا می‌نمایند. در زمان شاهان صفوی، در

دربار ایران شتر قربانی می‌کردند ، این رسم هنوز هم در ایران باقی است و شاه باید درین روز شتر قربانی کند ، گویا شاهان قاجار این کار را خوش نداشتند ، بهمین جهت ، بجای خود ، کسی را وکیل می‌کردند که قربانی کند ، وکیل ، درین روز ، لباس شاه را می‌پوشد و مانند او سروصورت خود را آرایش می‌دهد و جواهر زیادی به سروسینه خود می‌زند و با شکوه و تجمل به کار می‌پردازد .

چند روز پیش از عید ، شتری را زینت کرده در تهران می‌گردانند و عده زیادی از سربازان و مطربان ، با ساز و آواز ، همراه او حرکت می‌کنند ، صبح روز عید ، شتر را با آرایش و تجملات بیشتری از ارگ سلطنتی بیرون می‌آورند ، وکیل شاه در جلو آن ، درحالی که جمعی از درباریان او را همراهی می‌کنند ، سوار بر اسب ، حرکت می‌کند ، این مرد ، لباس ابریشمی سبزی پوشیده و طاقه شالی را هم که شاه به او بخشیده حمایت کرده است ، در دنبال او هم نمایندگان اصناف تهران ، پیاده یا سوار بر قاطر هستند و هر کدام بچه‌ای به گردن بسته‌اند که باید قسمتی از گوشت شتر را در آن جای دهند .

چون این جمعیت به مقابل کاخ نگارستان رسیدند می‌ایستند ، آنگاه شتر را عریان کرده می‌خوابانند ، وکیل شاه جلو می‌آید و نیزه‌ای در گلوئی حیوان فرو می‌کند ، پس از آن مردم ، به جان قربانی افتاده ، پیش از آنکه جان بدهد آنرا قطعه‌قطعه می‌کنند و هر یک از نمایندگان اصناف ، قسمت خود را می‌برند ، معمولاً نعل‌بندان ، سرقربانی را می‌برند و سراجان ، کوهان آنرا و آهنگران و بقالان و قصابان ، گوشت ران و پاهای آنرا میان خود قسمت می‌کنند ، نماینده شاه هم یک تکه از گوشت آنرا سر نیزه زده ، فاتحانه ، می‌برد تا نشانه انجام کار قربانی را به شاه نشان دهد .

وقتی که نمایندگان اصناف ، قسمت‌های خود را گرفتند ، باقی مانده قربانی را به تماشاچیان وامی‌گذارند ، بعضی هم پیشانی خود را با خون آن رنگین می‌کنند تا از ثواب قربانی بی‌بهره نمانند^{۱۰۸} .

مراسم شترکشان در کاشان

شاید مفصل‌ترین مراسم قربانی شتر را مردم کاشان برگزار می‌کردند . درین روز ، لوطی‌ها ، سرجنابها ، کدخداهای و رؤسای محله‌ها و همه آنهایی که ازین جهت نام و رسمی داشتند ، مجال خودنمایی پیدا می‌کردند تا هنر پهلوانی و پیش‌کسوتی خود را نشان دهند ، ده روز پیش از عید ، شتر را طبق معمول آرایش کرده با طبل و نقاره ، درحالی که یک خواننده هم ، اشعار مذهبی ، مناسب با قربانی ، می‌خواند در کوی و برزن گشته به درخانه‌ها می‌رفتند ، صاحب‌خانه‌ها ، هر کس به اندازه توانائی و استطاعتش به گردانندگان شتر ، چیزی می‌دادند ، روز عید ، صبح ، هزاران نفر از مردم شهر ، برای دیدن مراسم قربانی به خارج دروازه فین ، درجائیکه آنرا مصلی می‌نامیدند و گاهی هم نماز عید را ، پس از مراسم قربانی ، آنجا می‌خواندند ، می‌رفتند ، ظاهراً در اغلب نقاط ایران ، مراسم قربانی در همین مصلی‌ها ، که بیرون شهر بوده و با وسعت زیاد خود می‌توانسته انبوه جمعیت تماشاچیان را در خود جای دهد ، برگزار می‌شده است . در حدود چاشت ، شتر را با همان زیور و زینت روزهای پیش ، درحالی که جمعیت زیادی از مردم آنرا همراهی می‌کردند می‌آوردند ، عده‌ای هم سوار اسب بودند که می‌بایست سهمی از شتر را که اصطلاحاً (مچته) خوانده می‌شد بگیرند و به شهر ببرند تا آنرا میان مردم قسمت کنند ، وقتی شتر به مصلی می‌رسید آنرا به طرف گودالی برده ، پس از آنکه از زیور و آلات و پوشش ، لختش می‌کردند ، می‌خوابانند ، و بنا به رسم معهود ، ذبحش می‌کردند ، هر یک از محلات و

۱۰۷ - خاطرات اعتمادالسلطنه ، ص ۳۲۰ ، ۳۸۴ ، ۵۱۵ ، ۸۲۱ .

۱۰۸ - ترجمه سفرنامه از خراسان تا بختیاری ، ص ۱۹۷ و ۱۹۸ .

حتی پاره‌ای از خانواده‌ها سهمی داشتند که قبلاً آنرا روی پوست شتر، قبل از نحر کردن، با رنگ علامت‌گذاری کرده بودند، پس از قطعه‌قطعه کردن قربانی، کسانی که، بطور وراثت، صاحب سهم شناخته شده بودند، قسمت خود را جلو اسب گذاشته، با غرور تمام، در میان سیل جمعیت به سوی شهر و مقصد خود، راه می‌افتادند. از اینجا بود که بعضی عملیات پهلوانی و لوطی‌گری‌ها و نمایش‌ها آغاز می‌شد، سرقربانی را نخست به خانه حاکم می‌بردند ولی پیش از بردن به آنجا، در مسیر خود، نزدیک دروازه شهر، از اینکه سر را از طرف راست ببرند یا از طرف چپ، زدوخوردها و بعضی اوقات کشت و کشتارها آغاز می‌شد، گروهی چپ‌چپ و عده‌ای راست راست می‌گفتند و بالاخره هر دسته‌ای که غالب می‌شد، سر را به آن جهت که می‌خواست می‌برد، هنوز این اصطلاح، که پیران بیاد دارند، از آن روزگار باقی مانده است که می‌گویند «فلانی گمان می‌کند سر را از راست آورده است» یعنی کار مهمی نکرده است.

سرانجام سر را به خانه‌ای در محله محترم کاشان برده، آنجا مراسم پذیرائی به عمل می‌آمد، چای و شربت می‌دادند، سهم صاحب خانه این بود که نظر قربانی را در آورده برای خود نگهدارد و میدانیم که این نظر را پس از خشکاندن، در دفع چشم‌زخم بکار می‌برد و گاهی همراه بچه‌ها می‌کردند تا کسی آنها را چشم نزند. از همه جالب‌تر، سرنوشت دم قربانی بود، آن کس که بنا بر وظیفه موروثی عهده‌دار زدن دم بود، می‌بایست با یک ضربت دم قربانی را قطع کند، بعد آنرا برداشته، به حال دو، با سرعت زیاد، بطرف شهر و داخل دروازه بدود تا به درخت خشکه برسد، این درخت که از نوع نارون و بسیار بلند و تنومند بود، با وجود سبز بودن، به درخت خشکه، شهرت داشت و در ترکیه و سرگذرگاهی قرار داشت، همه مردم کاشان آنرا می‌شناختند و اصلاً آن محل را پای درخت خشکه می‌نامیدند. پس از آنکه حامل دم بسا همراهانش به اینجا می‌رسیدند، می‌بایست دم را با قدرت هرچه بیشتر به طرف بالای درخت پرتاب کند که در نتیجه دم قربانی، بالای درخت، میان شاخ و برگ‌هایش می‌ماند، پس از آنکه (مچّه برها) قسمت‌های مختلف قربانی را می‌بردند، فقط قسمت شکم باقی می‌ماند، که آنهم سهم مردم فین بزرگ بود، فینی‌ها که از پیش آماده بودند چوب بلندی را داخل شکم کرده، دوسرش را از دو طرف، عده‌ای بردوش گرفته و بسوی فین می‌دویدند. آنوقت خون قربانی را که با خاک آغشته و مخلوط شده بود، زارعان، برای تبرک، حمل کرده برای کشت خود می‌بردند.

گردانندگان این مراسم، که دست اندر کار قربانی بودند، البته شعاری هم داشتند که آن تقلید صدای شتر بود و فریاد (بَلَّ و بَلَّ) آنان به آسمان می‌رسید.

امروز مردم مسلمان ایران، مانند گذشته قربانی می‌کنند، علاوه بر هزاران گوسفند، که درین روز قربانی و گوشت آنها میان مردم قسمت می‌شود، در بسیاری از شهرها، به جای یک شتر، چندین شتر می‌کشند، ولی همه دیگر، ازین مراسم، دست کشیده و آنرا کنار گذاشته‌اند، دگرگونی‌های عمیقی که در تمام شوون زندگی مردم داده شده، تفریحات و سرگرمی‌های متنوع و فراوانی که مردم روزگار ما از آن برخوردارند، اشتغالات گوناگونی که هر کس، خود را دچار آن می‌بیند و با آن دست و پنجه نرم می‌کند، همه اینها، دیگر مجال و فرصتی برای اینگونه سرگرمی‌های ابتدائی و کم‌ارزش که ناشی از یک زندگی بسیط و در بسته و محدود بوده نگذاشته است و دنیای شگرف امروز ما، سرگرمی‌های دیگری، فراخور خود می‌جوید.